

# همایش نکوداشت حکمت و حکمای خراسان ۱

آیت الله شیخ علی رضایی تهرانی

دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی

۱۳۹۳/۰۲/۰۶ هجری شمسی

۱۴۳۵/۰۶/۲۶ هجری قمری

تبیین موضوع  
آیت الله رضایی تهرانی

«أعوذ بالله من الشيطان الرجيم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِرُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.»

«قال الله تعالى في كتابه الكريم: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا.»»

ارتحال شهادت گونه زینب کبری (سلام الله علیها) را تسلیت عرض می کنم. امیدواریم به برکت این ماه به زودی مرقد منور این مخدّره مجلّه، دوباره میزبان دوستان، آشنایان و ارادتمندان حضرت باشد. خدمت همه سروران به ویژه عزیزانی که از قم آمدند، خیرمقدم عرض می کنم. عنوان میزگردی که در خدمت سروران مکرم هستیم «بررسی فلسفه نوصدرایی» است. سؤالات و دغدغه هایی درباره وضعیت فعلی حکمت در جهان اسلام و شیعه وجود دارد که در این میزگرد به آنها می پردازیم. البته من یکی از اعضای میزگرد نیستم؛ بلکه دبیر هستم. سؤالات را خدمت بزرگواران عرض می کنم و طبق ترتیبی که صلاح می دانند، پاسخ گو خواهند بود. این سؤالات بیشتر در راستای تبیین موضوع میزگرد است.

۱. اولین پرسش این است که آیا زمان تغییر حکمت صدرایی به عنوان مطرح ترین نحله فلسفی موجود فرارسیده است؟ یعنی آیا همچنان باید حکمت صدرایی را با وضعیت موجودش حفظ کنیم؟

۲. دومین سؤال این است که آیا این تغییر در صورت ضرورت، در حدّ تأسیس سیستم جدید فلسفی است؟

۳. پرسش سوم این است که اگر این تغییر در حدّ تأسیس سیستم نوین فلسفی است، آیا این سیستم با بازخوانی درونی حکمت صدرایی تأمین می شود و یا باید از امور دیگری استفاده شود؟

۴. سؤال چهارم این است که اگر در تأسیس سیستم نوین فلسفی از امور دیگری استفاده کنیم آن امور چیست؟ مثلاً آیا باید از نوآوری های پس از صدرا استفاده شود؟ آیا باید از اندیشه های نوین معرفت شناسانه بهره بگیریم؟ آیا از دستاوردهای جدید علمی که تأثیری هم در مباحث فلسفی دارد باید استفاده کنیم؟ آیا باید از کشف ها و دستاوردهای عرفان که در حکمت متعالیه به طور کامل مورد توجه قرار نگرفته بهره مند شویم؟

این نکته را خدمت عزیزان عرض کنم که این دغدغه سال ها است که ذهن بسیاری از اندیشمندان ساحت حکمت را مشغول کرده که آیا ما نیازی به تحوّل اساسی در حکمت موجود یعنی حکمت صدرایی داریم یا نیاز به این

تحول نیست؟ من فقط برای این که شعله بحث از اول قوی اشتعال پیدا کند نکاتی را عرض می‌کنم و بعد در خدمت عزیزان و سروران خودم هستیم.

اگر اشتباه نکنم، در مجلسی حضرت آیت‌الله فیاضی (حفظه‌الله) که شرف حضور دارند فرمودند که فقط اگر به نتایج بحث وجود رابط و مستقل در حکمت صدرایی ملتزم باشیم، شاید چهره حکمت صدرایی بین ۶۰ تا ۷۰ درصد تغییر کند. یا فرض کنید اگر نظر مرحوم صدرالمتألهین را در فصول پایانی بحث علیت (دوازده فصل پایانی جلد دوم اسفار در چاپ‌های نه جلدی) در پذیرش وحدت شخصی وجود بپذیریم و نظر مشهور را هم بپذیریم (نه توجیه حضرت آقای عبودیت که بین نظر آغازین و پایانی صدرا تفاوتی قائل نیستند و نظریه وجود رابط را همان نظریه وحدت شخصی می‌دانند؛ اگر بگوییم که اینها واقعاً دو نظر هستند که مشهور همین را می‌گویند) آیا با پذیرش وحدت شخصی می‌توانیم اصالت وجود یا تشکیک وجود را همانگونه که در حکمت متعالیه مطرح شده است نگه داریم؟ می‌خواهم بحث از اول فقط مقداری دامنه خودش را نشان دهد.

به بعضی از نوآوری‌های حضرت آیت‌الله جوادی آملی اشاره می‌کنم. اگر گفتیم مفهوم وجود بر اساس تقریر ادقّ اصالت وجود، معقول اول و ماهیت، معقول ثانی است - حضرت آقای عبودیت معتقد هستند صدرا یک جا به این مطلب تصریح کرده است - آیا همچنان نگاه ما به معقول اول و معقول ثانی همین‌گونه است؟ یا فرض کنید بر اساس نگاهی که به حرکت جوهری می‌توان داشت که در حرکت جوهری تبدیل هر چیزی به هر چیزی اگرچه در زمان طولانی، ممکن است، به تعبیر حضرت استاد جوادی آملی چه زهرماری است که عسل نشود و چه عسلی است که زهرمار نشود؛ آیا حتی در این صورت هم می‌توانیم ماهیت را به‌عنوان قالب ذهنی ثابت بین جنس و فصل نگه داریم؟ انقلاب ذات را منکر شویم یا تفسیرهای جدیدی باید برای او داشته باشیم؟ اگر فصل را نحوه وجود دانستیم و به یک معنا فصل را از کلیات خمس بیرون بدانیم، فقط نوع و جنس برای ما می‌ماند؟

اگر مرز بین عوارض خارج محمول و محمول بالضمیمه را با حرکت جوهری شکستیم و گفتیم که مرز مشخصی بین این دو باقی نمی‌ماند؛ هم عوارض را از دست دادیم و هم به یک معنا نوع و جنس و فصل را از دست دادیم، اینها در تقریر جدید حکمت صدرایی نقش ندارد؟ اگر بین کثرت وجودی و عدد فرق گذاشتیم آیا در بحث عقول مجردة یا در بحث دامنه عدد، همین‌گونه که الان فکر می‌کنیم، تفکر خواهیم نمود؟

در حوزه نوآوری‌ها پس از صدرا نیز مواردی فراوان وجود دارد که التزام به آنها تغییرات زیادی را به دنبال خواهد داشت؛ به‌عنوان مثال آقا علی حکیم واقعیت‌مندی را اعم از وجود می‌داند و برای عدم، حظی از وجود و واقعیت - که حالا وجود تعبیر نکنم - در نظر می‌گیرد و یا نسبت میان غنای واجب و فقر ممکن را سلب و ایجاب و نه عدم و ملکه می‌داند. مرحوم علامه طباطبایی، به تعبیری معقول ثانی فلسفی را به خارج می‌کشاند یا تعریف ماهیت را حکایت وجود و نه حکایت وجودات می‌داند. یا فرض کنید حضرت آقای فیاضی حرکت در مجردات حرکت را خروج از قوه به فعل معنی نکرده و وجود سیال می‌دانند.

نمی‌خواهم موارد را بشمارم؛ بلکه پرسش خود را روشن بیان کنم که آیا زمان تغییر در حکمت صدرایی رسیده است؟ اگر زمانش رسیده، این تغییر در چه حدی است، آیا می‌خواهد برای ما سیستم نوین فلسفی تأسیس کند؟ آیا تأسیس این سیستم نوین فلسفی با بازخوانی دقیق حکمت صدرایی به دست می‌آید. خدمت حضرت آقای عبودیت هم عرض کردم که برخی از مطالبی که حضرت‌عالی در درآمد برخی از آثارشان نوشته‌اید، برای اولین بار از حکمت صدرایی استخراج می‌شود و کسی پیش‌ازین، این مطالب را از حکمت صدرایی استخراج نکرده است.

مرحوم شهید مطهری به‌صراحت می‌فرماید که مرحوم صدرالمتألهین از اکثر نظریات ابداعی اش استفاده بهینه نکرده است و بسیاری از آثار یک نظر و ایده در مطالب ایشان مغفول است و اصلاً مورد توجه قرار نگرفته است که به‌یقین نیاز به بازخوانی دارد. آیا می‌توانیم با بازخوانی سیستم حکمت صدرایی، فلسفه نوین و سیستم جدیدی را ارائه کنیم یا امور دیگری را نیز باید ضمیمه کنیم؟ امور دیگر کدام هستند؟ نوآوری‌های پس از صدرا که نوآوری‌های فراوانی داریم و این بحث نیاز دارد که حداقل ۱۰ کار انجام دهیم، همه حکمای پس از صدرا را لیست کنیم، طبق تاریخ زمانی طبقه‌بندی کنیم و آثارشان را به دست آوریم. کاری که شاید یک‌دهم آن را مرحوم آقای آشتیانی در تاریخ حکما انجام دادند و ناقص ماند. در مرحله چهارم باید تأثیر و تأثر این نظرات را بر یکدیگر و در روند نوسازی حکمت صدرایی و یا تأسیس نظام جدید صدرایی، به دست آوریم. البته همه اینها نیاز به کار زیادی دارد و بسیاری هم هنوز انجام نشده است. کسی مانند مرحوم آقا علی حکیم در «سبیل الرشاد» نوآوری‌های زیادی دارد که باید استخراج شود و تأثیرگذاری اش در آینده حکمت و نوشتن دوباره حکمت مدنظر قرار بگیرد. امروز

می‌خواهم به این دغدغه در این جلسه توجه شود. عزیزان هم درباره این موضوع بحث و تأملی داشتند هر کدام از سروران من که همه در رتبه اساتید بنده هستند، صلاح می‌دانند می‌توانند آغازگر بحث باشند.

### امکان تأسیس حکمت متعالیه نوین با حفظ اصول اساسی

آیت‌الله فیاضی: سالروز وفات عقيله بنی‌هاشم، زینب کبری (سلام‌الله‌علیها) را به حضرت ولی‌عصر (عجل‌الله‌تعالی فرجه الشریف)، همه شیعیان و به‌ویژه اساتید حاضر تسلیت عرض می‌کنم و نیز سالروز وفات حضرت آیت‌الله زنجانی را به خانواده محترم و به‌ویژه خلف صالحشان تسلیت عرض می‌کنم. به‌عنوان سخنگوی هیئت‌مدیره مجمع عالی از حضرت استاد آیت‌الله دکتر بهشتی تشکر می‌کنم که عنایت فرمودند و تقاضای مجمع عالی حکمت اسلامی را پذیرفتند و ما را از بیانات خودشان بهره‌مند فرمودند. در جواب فرمایشی که برادر مکرمان جناب آقای رضایی فرمودند باید عرض کنم که از طلعه بسیار علمی و مقتضی‌شان آشکار است که خود ایشان، عنصر اصلی این میزگرد هستند. هدایت‌کننده این میزگرد کسی است که ما سالها افتخار داشتیم در قم در خدمتشان باشیم. ایشان از شاگردان برجسته حضرت استاد آیت‌الله جوادی آملی (دامت‌برکاته) و اساتید معظم دیگر حوزه قم هستند. به نظر من، وقت تغییر حکمت صدرایی رسیده است. امتیاز حوزه‌ها همواره در این نبوده که از روز اول به ما گفتند: بدان گفت، نه بخوان، «بدان آیدک‌الله فی الدارین». طلبه از روز اول با سؤال و حتی وادارکردن استاد به تأمل بیشتر، تربیت شده است. حضرت آیت‌الله جوادی آملی (دامت‌برکاته) فرمودند: «از برکاتی که به یک عالم عنایت می‌شود شاگردان خوب است»؛ زیرا شاگرد خوب، استاد را وادار به تأمل و تفکر بیشتر می‌کند همان‌طور که حضرت آیت‌الله بهشتی اشاره فرمودند که زمانی در حوزه کتاب درسی اصول، معلم بوده؛ ولی الان آن کتاب نیست؛ زیرا با تأملات، تحقیقات و بحث و گفتگوهای بیشتر، علم اصول به حدی رسیده است که اگر کسی بخواهد معالم را بخواند گویا نظراتی را می‌خواند که فقط جنبه تاریخی دارد و الان بر افکار اصولیون حاکم نیست. همین‌طور که در تاریخ فلسفه نیز ملاحظه می‌فرمایید آخوند در حکمت ابن‌سینا و اشراق غور کرد و حکمت متعالیه‌ای را که ابن‌سینا طراحی کرده بود، بسط داد. همین جریان باید تکرار شود و زمینه‌های تکرار این جریان با عالمان بزرگی که بعد از آخوند آمدند و آثارشان الان در دست ما هست فراهم شده است.

همان‌طور که جناب آقای رضایی اشاره فرمودند باید نوآوری‌های حکیم مؤسس آقا علی مدرس و بزرگان دیگر بررسی شود. در جلسه‌ای که به‌منظور بزرگداشت آیت‌الله زنجانی در زمان حیاتشان برگزار شده بود، بنده موظف شده بودم که ابتکارات حضرت علامه طباطبایی را فهرست کنم. با توجه به کارهایی که بزرگان بعد از صدران کرده‌اند زمینه این تغییر و تأسیس سیستم جدید فراهم شده است. من از همان اول عرض می‌کنم این‌که اشاره فرمودند که واقعیت و نفس‌الأمر اعم از وجود است؛ همان‌طور که وجود واقعیت دارد عدم هم که نقیض او است، واقعیت حقیقی دارد. زیرا نقیض امر حقیقی، نمی‌تواند امری اعتباری باشد. اگر وجود چیزی حقیقی است، نقیضش هم باید حقیقی باشد. با یک مثال ساده می‌توان این را اثبات کرد. بسیاری اوقات این مثال را بیان کرده‌ام که کف دست من مو نیست، پس وجود مو در کف دست نیست. سؤال این است که آیا عدم مو در کف دست من هست یا نیست؟ اگر عدم مو هم در کف دست نباشد، ارتفاع نقیضین بیّن است؛ وجود و عدم مو مرتفع می‌شود. پس وقتی وجود مو نیست، عدمش واقعیتی عینی است و به اعتبار کسی نیست. اگر جیب شما در آخر ماه خالی بود، این نبود نقدینگی در جیب، حقیقت است و به اعتبار کسی وابسته نیست. اگر عدم اعتباری باشد باید اصل وجودش نیز اعتباری باشد؛ مثل زوجیت، زوجیت امر اعتباری است و عدم آن هم که با طلاق انجام می‌شود، امری اعتباری است. طلاق، رافع زوجیت اعتباری است؛ یعنی عدم زوجیت اعتباری با طلاق انشاء می‌شود همان‌طور که با عقد نکاح، وجود زوجیت اعتباری است. اگر این باب باز شد دیگر نباید بگوییم که بحث عدم در فلسفه، استطرادی است؛ زیرا موضوع فلسفه، واقعیت است که اعم از وجود و عدم می‌باشد. عدم هم همان‌طور موضوع بحث است که وجود موضوع بحث می‌باشد؛ زیرا عدم هم واقعیت است.

بنابراین، جایگاه فرمایش مرحوم آقای آشتیانی که فلسفه از هست و نیست بحث می‌کند، به‌خوبی آشکار می‌شود. فلسفه فقط از هست بحث نمی‌کند، از نیست هم بحث می‌کند. همان‌طور که هست‌ها دو نوع هستند: هست‌هایی که هستی برایشان ضروری است و هست‌هایی که در عین این‌که هستند؛ هستی برای آنها ضروری نیست. نیست‌ها هم دو نوع هستند: نیست‌هایی که نیستی برای آنها ضروری است و آنها ممتنعات هستند. این همه احکام ممتنعات در فلسفه بحث شده اینها دیگر بحث اصلی فلسفه می‌شود. عدم‌هایی هستند که در عین اینکه معدوم هستند،

می‌توانند جای خود را به وجود بدهند؛ یعنی عدم برایشان ضروری نیست؛ مثل همه ممکنات که الان معدوم هستند. پس مباحث عدم همراه مباحث وجود پیش می‌رود.

بارها از حضرت استاد آیت‌الله جوادی شنیدم که در جلسات درس می‌فرمودند باید باب تقسیم وجود به حقیقی و اعتباری در فلسفه باز شود. این باب چه موقع باز می‌شود؟ وقتی واقعیتی را که موضوع فلسفه است وجود بالمعنی الاعم در نظر بگیرید. تاکنون وجود بالمعنی الأخص موضوع فلسفه بوده است؛ ولی یک وجود بالمعنی الاعم داریم که عدم بودن عدم هم برای آن وجود است. همان‌طور که در آن مثال عرض کردم که وجود مو، وقتی وجود ندارد، سؤال می‌شود که آیا عدم مو وجود دارد؟ وجود را به کار می‌برید؛ وجودی که محمول قرار گرفته معلوم است؛ چون با عدم هویت دارد و محمول عدم است پس معنای اعمی است که مساوی با نفس‌الامر است. اگر نفس‌الامر، وجود و عدم را شامل می‌شود، در یک نگاه دیگر، وجود را به حقیقی و اعتباری تقسیم می‌کند همان‌طور که عدم را به حقیقی و اعتباری تقسیم می‌کند. وجودهای حقیقی داریم مثل حضرت حق و تمام موجودات ممکن هستند که فلسفه از آن بحث می‌کرده است؛ ولی وجودهای اعتباری داریم که همان‌طور که مثال زدم عدمشان نیز اعتباری است. آن وجود و عدم‌ها باید در فلسفه بحث شود و زمانی می‌توان از آن‌ها بحث کرد که وجود بالمعنی الاعم، موضوع قرار بگیرد.

اگر از زحماتی که حکمای ما بعد از آخوند در نقد، تحلیل و تعمیق حکمت متعالیه تحمل کرده‌اند و آثاری که دارند درست استفاده کنیم نیاز به ارائه سیستم جدید فلسفی هست که می‌توان آن را حکمت متعالیه نوین نامید؛ چرا حکمت متعالیه نوین؟ زیرا اصول اساسی مثل اصالت وجود و تشکیک (سروران معظم حتماً می‌پردازند به اینکه اصول اساسی حکمت متعالیه چه چیزهایی بوده است) در این محفوظ است و درعین حال با آنچه که صدرالمتألهین آورده است، بسیار تفاوت دارد.

آیت‌الله رضایی تهرانی:

مباحث عدم را که در اسفار می‌خواندیم، خدمت حضرت استاد جوادی عرض کردم که مثلاً اگر در ادبیات، بحث اصولی بینیم یا در اصول، بحث ادبی بینیم، می‌گوییم که این استطراد است. وقتی می‌گوییم که استطراد است می‌پرسیم جای اصلی‌اش کجا است؟ می‌گویند که اینجا ذکر شده است؛ ولی جای آن در ادبیات است و این در اصول ذکر شده جای آن در منطق است. عدم را که می‌گوییم استطراد است جای اصلی‌اش کجا است؟ ایشان لبخند زدند و فرمودند عدم چیزی نیست که جا بخواهد. با این تقریر حضرت استاد آقای فیاضی، عدم هم در فلسفه آمد قهراً ماهیت هم از قبل در فلسفه بود. اکنون باید بررسی کرد که در این واکاوی حکمت صدرایی یا نوآوری‌های بعد از صدرا، چقدر اینها می‌ماند و یا در جای خود می‌ماند؟

وجود قبض در فلسفه صدرا، زمینه‌ساز تغییر و بسط آن استاد عبودیت:

از آقای فیاضی تشکر می‌کنم و از آقای رضایی برای اینکه سؤال‌ها را خیلی خوب طرح کردند «هم سؤال از علم خیزد هم جواب ۲». طرح خوب سؤال نصف جواب است، من دو سؤال را که ایشان فرمودند فعلاً دنبال می‌کنم. در مورد سؤال اول که فرمودند که آیا نیاز به تغییر هست و آیا زمان تغییر رسیده است؟ من می‌خواهم از تعبیر قشنگی که جناب استاد بهشتی به کار بردند استفاده کنم. ایشان فرمودند که در فلسفه ملاصدرا قبض و بسط وجود دارد. ایشان در برخی موارد فقط به یک مطلب مهم اشاره کرده و در موارد دیگر مطلبی را به تبع دیگران خیلی بسط داده است. مثلاً همان‌طور که آقای رضایی هم اشاره کردند در مورد فصل اخیر می‌گویند، اصلاً فصل، نحوه وجود است اما ایشان این مطلب را تنها اشاره‌وار ذکر می‌کند و استدلال کوچکی هم برای آن می‌آورد. یا این مسئله را که واجب تعالی در هیچ مفهومی شریک ندارد، خیلی کوتاه توضیح می‌دهد و رد می‌شود، با این که مسئله مهمی است؛ اما از آن سو نیز ممکن است مطلبی را که چندان اهمیت ندارد؛ بسیار بسط داده باشد. این نشان می‌دهد که فلسفه ملاصدرا استعداد تغییر و بسط را دارد. هیچ شکلی در این مسئله نیست.

## اوضاع فعلی دانش، زمینه‌ساز ایجاد تغییر در فلسفه صدر

علاوه بر این، اوضاع فعلی دانش هم این بستر را ایجاد می‌کند. همان‌طور که در دوره‌ای متکلمان در مقابل فیلسوفان بودند و اشکال می‌کردند و همین اشکالات موجب شد، سؤالاتی جدید در فلسفه مطرح شود که این سؤالات به غنای فلسفه افزود. امروز هم با این که علم تجربی ذاتاً کارش فلسفه نیست؛ ولی مبتنی بر دستاوردهای آن سؤالات فلسفی استنباط می‌شود که فیلسوف باید جواب دهد. بعضی سؤالات نیز سؤالاتی واقعاً مهمی است. اگر الان کسی در دانشگاه تدریس کرده باشد متوجه می‌شود که برخی سؤالات فلسفی را علم به دانشجویان القا کرده است و پرسش‌هایی هم نیستند که به راحتی بتوان جواب داد. بعضی از این سؤالات عمیق است و باید درباره آن بحث و مطالعه فراوان کرد؛ مانند مسئله همزمانی میان دو «آن». قطعاً این پرسش‌ها نیاز به جواب دارد و بنابراین اقتضاء نیز می‌باشد.

### ضرورت خوانش صحیح فلسفه برای تغییر آن

اما آیا وقت تغییر حکمت صدرایی رسیده است و الان می‌توان این کار را کرد؟ من نمی‌دانم و باید به اوضاع حوزه‌ها نگاه کرد. متأسفانه الان فلسفه در حوزه‌ها در حال ضعیف شدن است؛ یعنی فحولی مثل آیت‌الله جوادی، آیت‌الله مصباح، آیت‌الله حسن‌زاده، مرحوم آقای طباطبایی و غیره فلسفه را عمیق خوانده بودند و ذهنشان فعال شده بود و می‌توانستند سؤالات جدید را جواب دهند؛ اما امروز این مسئله کم‌رنگ شده است. نظامی که الان فیلسوف تربیت می‌کند، نظامی نیست که بتواند آن کار را انجام دهد. الان ترم، واحد، نمره و مدرک ملاک شده است؛ ۱۵ واحد ملاصدرا بخواند، ۴ واحد مشاء، ۲ واحد اشراق و دکترا بگیرد. این چگونه فیلسوفی است؟ قدیم خواندن اسفار ده سال طول می‌کشید. البته اگر یک قسمت از آن را نخواند، اشکال ندارد؛ اما متون باید خوانده شود. اگر متونی را جایگزین کرده بودیم که عمیقاً ملاصدرا و ابن‌سینا را توضیح داده و زوائدی را حذف کرده بود، کار خوبی بود؛ ولی متأسفانه چنین متونی نداریم. متأسفانه امروز وضعیت به گونه‌ای است که به همین چند واحد اکتفا می‌شود. من از باب درد دل می‌گویم بعید نمی‌دانم که در آینده کاریکاتوری از حکمت متعالیه، جانشین حکمت متعالیه شود. شخصی فلسفه ملاصدرا یا ابن‌سینا را نخواند، استنباطی می‌کند و توهم خودش را سخن ملاصدرا فرض می‌کند، بعد هم به توهمات خودش اشکال می‌کند و فکر می‌کند که خیلی نوآوری کرده است. درحالی که حرف ابن‌سینا و ملاصدرا را نفهمیده است، چه رسد به اینکه به آنها اشکال کند. این مصیبتی است که دامن‌گیر فلسفه می‌شود و اگر این وضع ادامه پیدا کند آیا در آینده کسانی را داریم که بتوانند فلسفه ملاصدرا را همان‌طور که هست، بگویند؟ چه رسد به این که بخواهند کار جدیدی نیز انجام دهند. زمان، اقتضای تغییر فلسفه صدرایی را دارد و فلسفه ملاصدرا هم استعداد این بسط‌ها را دارد؛ اما بعید می‌دانم کسانی پیدا شوند که قوه این کار را داشته باشند.

بنابراین باید قبل از بازخوانی که آقای رضایی فرمودند، خوانش انجام شود. اول ملاصدرا و در کنار او ابن‌سینا و شیخ اشراق خوب خوانده شود. تمام فلسفه‌های پیشین بستر ارائه حکمت متعالیه توسط ملاصدرا قرار گرفته است. من این مثال را بارها عرض کرده‌ام که طرح یک مسئله فلسفی مانند دیدن یک خواب یا رؤیا نیست که سؤالی برای فیلسوفی ایجاد کند و بعد او در پی پاسخ آن باشد، بلکه بحث‌های فلسفی در واقع همانند بازی‌های تیمی مانند فوتبال است؛ یک مسئله، توپ است و در میدان، دو گروه فیلسوف هستند که عده‌ای مخالف و عده‌ای موافق هستند. این دو گروه توپ را شوت می‌کنند و دائم موقعیت آن عوض می‌شود تا اینکه به فیلسوف درجه یک می‌رسد و او با موقعیتی که پیدا کرده گل می‌زند.

باید سیر تحول مسئله‌ای را از ابن‌سینا شروع کرد و جلو آمد. گاهی آقای مطهری همین کار را می‌کند، سیر تحول مسئله‌ای را دنبال می‌کند به طوری که مخاطبش با مشکل ذهنی که ملاصدرا را درگیر بوده، درگیر می‌شود و بعد جواب ملاصدرا برای آن مشکل را ارائه می‌دهد. ما به چنین خوانشی از فلسفه نیاز داریم. به این شکلی که الان فلسفه ارائه می‌شود بنده بعید می‌دانم که اقتضای چنین بسط‌ها وجود داشته باشد و با اینکه علوم زمان هم این را می‌طلبد؛ ولی الان از لحاظ وجود نیروهایی که توان انجام این کار را داشته باشند، با مشکل مواجه هستیم.

چند نمونه از دستاوردهای جدید در فلسفه

## آیت‌الله رضایی تهرانی:

از آقای عبودیت تشکر می‌کنم، لطف کنید دو نمونه از دستاوردهای جدید را بیان کنید. آقای عبودیت همه آثار صدرالمتهلین و ابن‌سینا را فیش کردند؛ زیرا می‌خواستند کتاب درآمد و کتاب‌های دیگر را بنویسند مجبور به انجام این کار شدند و در این زحمتی که کشیدند دستاوردهای جدیدی هم داشتند. لطفاً درباره قاعده بسیط الحقیقه و ارتباطی که با دستاوردش دارد توضیح بفرمایید؟

## استاد عبودیت:

یک نمونه، همان مثالی بود که شما در مورد فصل اخیر و صورت اخیر گفتید و این به نظریه ملاصدرا در ماده و صورت برمی‌گردد. ماده و صورت از زمان ارسطو طرح شده است. سؤالی طرح شد که تغییر چگونه تحقق پیدا می‌کند؟ این تا زمان ارسطو ادامه پیدا کرد و ایشان مسئله قوه و فعل را مطرح کرد؛ اشیاء بالقوه هستند و بالفعل می‌شوند. به دنبال این، ماده و صورت؛ یعنی هیولا، صورت جسمیه و صورت نوعیه مطرح شد. ابن‌سینا این سیر را دنبال کرده و به دقت در شفا آورده است. شیخ اشراق به شدت با آن مبارزه کرد. ملاصدرا، جبهه‌گیری عجیبی دارد. اولاً از ابن‌سینا دفاع می‌کند که این قاعده، مبنای استدلالی است که با آن، هیولا و صورت را اثبات می‌کنیم. این قاعده کاملاً درست می‌باشد و آن این است که ممکن نیست شیء واحدی حتی از دو جهت، بالقوه و بالفعل باشد. اگر بگوییم که «الف»، بالقوه «ب» و بالفعل، «ب» است. این قطعاً تناقض است؛ بالقوه «ب» است؛ یعنی الان «ب» نیست و بالفعل «ب» است؛ یعنی الان «ب» هست. اینها را نمی‌خواهد بگوید؛ چون مطلب واضحی است؛ می‌خواهد بگوید که حتی محال است «الف»، بالقوه «ب» و بالفعل «ج» باشد. یعنی یک شیء بسیط، ممکن نیست نسبت به چیزی بالقوه و نسبت به چیز دیگری بالفعل باشد. این قاعده‌ای است که برای ارسطو و ابن‌سینا و دیگران مبنای ماده و صورت قرار گرفته است. شیخ اشراق این قاعده را انکار می‌کند و می‌گوید شیء بسیط از جهتی بالقوه و از جهت دیگر بالفعل است و ما به هیولا نیاز نداریم. ملاصدرا در چهار مورد از این قاعده دفاع می‌کند و استدلال دقیق و زیبایی برای این قاعده دارد. اما خود ایشان، همان جا که دفاع می‌کند، می‌گوید هیولا و صورت در خارج متحد هستند؛ یعنی یک واقعیت بسیط به اعتباری هیولا و به اعتباری صورت است. این سؤال مطرح می‌شود که ایشان چگونه درحالی که این قاعده را قبول دارد، این سخن را می‌گوید؟

جالب‌تر این است که در برخی موارد، قاعده بسیط الحقیقه «بسیط الحقیقه کل الأشیاء» را که در مورد واجب به کار می‌برد، به صورت «کل بسیط کل الأشیاء مادونهم و لا بشیء منها» یعنی عمومی و نسبی‌اش می‌کند در هیولا و صورت استفاده می‌کند. نتیجه این می‌شود که صورت اخیر که محقق شود، نوع و جنس نیز محقق شده است؛ بنابراین، اجزائی که فیلسوف‌های سابق، به آن اجزای مرکب می‌گفتند و برای آنها سهمی در مرکب قائل بودند، سهمی در مرکب ندارند. در واقع آنچه به آن مرکب می‌گفتند، همان صورت اخیر است و ترکیب، به امری ذهنی و اعتباری تبدیل می‌شود. ولیکن آن قدر این مطالب را مشوش گفته است که به راحتی نمی‌توان از آن فرار کرد؛ ولی به هر حال در کنار هم جمع شده و نظام زیبایی پدید می‌آورد.

کار ملاصدرا واقعاً زیبا است؛ ولی باید خوب ارائه شود. فیلسوفان گذشته با این که فیلسوف‌های درجه اولی بودند؛ مانند علامه طباطبایی و فیلسوفان قبل از ایشان؛ اما گرفتاری‌های زیادی داشتند و در حوزه‌ها تکفیر می‌شدند، درسشان تعطیل می‌شد و مجبور می‌شدند به طور خصوصی درس بگویند. همین که توانستند این متون را تدریس کنند و به نسل ما انتقال بدهند باید قدردان ایشان باشیم و واقعاً بیش از این نمی‌توان از آنها توقع داشت. ولی امروز که آزادی و بستر فعالیت وجود دارد، توقع می‌رود که عمیق‌تر از آن دوره کار شود.

## آیت‌الله رضایی تهرانی:

از آقای عبودیت ممنون هستم. آقای پارسانیا لطفاً چند سؤالی را که اول طرح شده پاسخ دهید.

## گفتگوهای درونی حکمت صدرایی

آقای رضایی، کارگردان این نشست هم هستند و با سؤال‌هایی که مطرح کردند ابعادی به بحث دادند که موضوع نشست‌هایی متعدد است. بحث‌هایی مانند موجود بودن عدم، بحث نفس‌الامر (همان‌طور که آقای فیاضی بیان کردند) بحث مفهوم وجود که این مفهوم از کجا انتزاع می‌شود؟ از ماهیات، وجودات مقید یا وجود مطلق انتزاع می‌شود یا دریافت می‌شود؟ اطلاق در کجا مجاز است؛ بر ماهیت یا بر معدومات؟ وقتی موجود بر امر معدوم اطلاق می‌شود، چه اطلاقی است؟ بخش‌های مختلف بحث است که باید ادامه پیدا کند و خود همین موارد نشان می‌دهد، بحث چه دامنه گسترده‌ای دارد؛ البته نشان نمی‌دهد که در حوزه‌های مختلف علوم نیز چه کارکردهایی دارد و لازم است که این مطلب نیز در ذیل هر بحثی مطرح گردد.

صدرالمتألهین در آثارش و به‌ویژه در اسفار تعبیری دارد که این تعبیر نشان می‌دهد دأب او چیست. او می‌گوید فضای عرف مباحث اعتقادی جهان اسلام را متکلمان و آن هم کلام اشعری پوشش می‌داد و از این رو حکماً ناگزیر بودند بحثی را که مطرح کردند در مواجهه با آنها پیش ببرند تا آنکه استوای دقیق عقلانی پیدا کند و سپس می‌افزاید من نیز با حکمت رایج همین کار را می‌کنم. صدرالمتألهین در عالمی زندگی می‌کرد با مباحثی که طرف‌هایی داشت و می‌خواست از این عالم عبور کند؛ لذا دائماً با متکلمان گفتگو دارد؛ یعنی ما صدرا را بعد از مکتب شیراز داریم که خیزش مجدد کلام اشعری است. منتهی مواجهه جدیدی با خواجه‌نصیر و احیای مجدد ابن‌سینا دارد. در کلام اشعری چند حرکت داریم؛ یکی، ابوالحسن اشعری است؛ یکی، غزالی است که نقطه عطفی را ایجاد می‌کند و یکی، فخر رازی است. غزالی با تکفیرهایی که انجام داد، غلبه‌ای که پیدا کرد و قلم قوی و قدرتمندی که داشت معرکه را در جهان اسلام تا مدتی به نفع اشاعره تمام کرد و هنوز هم غزالی، مرجعیتی برای جهان اسلام دارد. ما در بین شیعیان متوجه این مسئله نیستیم که غزالی کیست و چه نقشی دارد؛ از اندونزی و چین تا کناره دریای آتلانتیک مثلاً بوسنی، می‌توانید این مرجعیت را ملاحظه بفرمایید.

این مسئله با خواجه و فعالیت‌های علمی او به چالش کشیده شد؛ البته قبل از خواجه، بحث فخر رازی مطرح می‌شود و فخر رازی نقشی بسیار مهم در مواجهه با فلسفه و حکمت داشت. خواجه در مقابل این رویکرد انتقادی، نه تکفیری فخر رازی دامنه جدیدی به مباحث فلسفی داد. این گفتگوها دائماً در حال شکل‌گیری است همان‌طور که در فقه ما گفتگوها شکل می‌گرفت و در اصول ما این مسئله وجود داشت، در فلسفه و حکمت نیز این رخ می‌دهد. بعد از خواجه نصیرالدین طوسی، محوریت با تجلیل خواجه است. فاضل قوشچی و دیگران به‌گونه‌ای زمام بحث را آنگونه که خواجه در دست دارد، مدیریت می‌کنند و فصل‌بندی‌های جدیدی را در حاشیه اضافه می‌نمایند. به‌این ترتیب، تشیع در عرصه‌های مختلف اعتقادی همواره حضور فعال داشت و مسیر بحث‌ها را تعیین می‌کرد؛ از جمله بحث امامت که شهرستانی بیان می‌کند. مسئله‌ای مثل مسئله امامت، در جهان اسلامی مسئله نبود و برای آن شمشیر کشیده نمی‌شد. این مسئله را خلفا دامن نمی‌زدند، این حضور فعال نظری شیعیان بود که آن را همچنان مسئله نگه می‌داشت و سبب می‌شد این گفتگوها طرف داشته باشد. بعد از مکتب شیراز، صدرالمتألهین دوباره با این طرف‌ها سخن می‌گوید. کتاب‌های درسی این کتاب‌ها است. مباحث اینها است و این مباحث باید افقی جدید را باز کند. تقریباً همه مباحث مشرقیه فخر رازی در اسفار هست؛ یعنی حتی شفاء ابن‌سینا را از طریق مباحث مشرقیه و تلخیص خوب فخر رازی و مدیریتی که بر آن بحث‌ها کرده، در اسفار می‌بینید. این طرف او (ملاصدرا) قرار دارد و مباحث را جواب می‌دهد، درباره ماهیت، مقولات و این مباحث گفتگو می‌کند. اما اوج‌ها و نوآوری‌هایی دارد که هرگز در این فضای گفتگو فرصت تبویب منظم متناسب با خود حکمت صدرایی را پیدا نکرد و پیدا نکرده و همان‌طور که آقای عبودیت اشاره کردند در یک پاراگراف یک حکمت عرشی گفته و گذشته و دوباره باز می‌گردد و برخی از موارد را بیان می‌کند که این بحث فلسفی را به انجام رسانده است. در موردی بیان می‌کند که ما فلسفه را به پایان رساندیم؛ یعنی مدل مباحث و اصول فلسفه دگرگون می‌شود؛ اما در هیچ موردی کاری را با همه لوازمش پیش نمی‌برد.

پس حکمت صدرایی یک آغاز بود با محیطی که گفتگوها درون آن وجود داشت و آن گفتگوها با طرف‌های خودش که طرف اصلی آن، کلام اشعری بود و حاشیه دیگرش حوزه عرفان بود، بعد از صدرا هم ادامه پیدا کرد؛ یعنی حتی تا دوران قاجار در کنار مرحوم آقا علی حکیم، مرحوم میرزای جلوه یا آقا محمدرضا قمشه‌ای هستند و به‌گونه‌ای این بحث‌ها و دادوستدها وجود دارد، مباحث فلسفی و حکمی مباحث زنده‌ای است و طرف گفتگو دارد.

آیا چیزی به اسم حکمت نوصدرایی داریم و می‌توانیم داشته باشیم؟ به نظر من، داشتیم و گفتگوی فعال تاریخی

و فرهنگی تمدن تا دوران قاجار وجود داشته است. یعنی بعد از افول اصفهان، حکمت اصفهان بیشتر به تهران هجرت دارد و فقه او بیشتر به نجف منتقل می‌شود و یا به ترتیبی در مقطعی تبعید می‌شود. اما نکته‌ای که الان وجود دارد و نگرانی که آقای عبودیت داشتند آیا در اینجا مطرح خواهد شد؟ این مسائل گاهی در حاشیه و گاهی در متن گفت‌گوهای متأملین و متألهین درون حوزه حکمت، کلام و مباحث تاریخی جهان اسلام است.

به نظرم چراغ این گفتگوها تا دهه پنجاه تقریباً در ایران فعال بود. اگر انتظاری که نسبت به یکدیگر داشتند و مسائل و دقت‌هایی که بین متأملین درون حوزه حکمت اسلامی در صدسال اخیر در صدر تاریخ معاصر وجود داشت را جمع و مطرح کنیم، شبیه کاری که در مورد تعلیقات مرحوم آقا علی حکیم مطرح می‌شود، خواهیم دید که چه دقت‌ها و مباحث زنده‌ای وجود داشته است، همان‌طور که در اصول ما اینگونه بود؛ البته نه به آن شدت و گستردگی مباحث که محقق اصفهانی، میرزای نائینی و مرحوم آقا ضیاء عراقی و دیگران دارند. این بحثها یک مرتبه این مباحث را بسط می‌دهد، شاهد این مسئله مقدمه‌ای است که حضرت آقای جوادی بر کتاب عین نضاح یا تحریر تمهید القواعد نوشتند که دو مسئله را درباره گفتگوهای اخیر باز کردند که فلانی چه گفت شخص دیگر چه گفت و این مباحث چیست؟ آقای نصر وقتی این مقدمه و کتاب را دیدند گفتند که این کتاب نشان داد که چگونه حوزه این مباحث در جهان اسلام، در ایران زنده است و در این صدسال زنده بوده است. در حوزه فلسفه غرب، بعد از کانت فلانی یک تقریر نوشته و کاری کرد و قرائت جدیدی است. همه اینها مطرح می‌شود و می‌آید و می‌گویند که زنده است.

### گفتگوی حکمت صدرایی در جهان امروز

ما نظیر این مسائل را در همین مباحث و نمونه‌هایی که الان بزرگواران بیان کردند، داریم؛ اما حیات حکمت متعالیه در جهان امروز به گفتگوهای درون مباحث تاریخی ما اختصاص ندارد. اتفاقاً برخی از این عقبه‌ها ضعیف شده است. بنده گفتم که هنوز هم غزالی مرجعیت دارد؛ اما غزالی در یک افق گفتگوی جدی در جهان اسلام مرجعیت ندارد. در عادات اهل تسنن کم‌وبیش حضور دارد. مباحث جدی نظام آگاهی و دانایی ما در صدساله اخیر در حاشیه جریان‌های فکری و معرفتی دیگری قرار گرفته که مرجعیت علمی جهان امروز را و متأسفانه مرجعیت علمی در نظام آموزشی کشورهای اسلامی در محیط‌های رسمی و آکادمیک را دارند. فلسفه‌هایی که مقوم علوم مدرن هستند به دنبال این علوم وارد شدند؛ یعنی ابتدا تکنولوژی و علمشان و بعد فلسفه‌شان آمد؛ ولی آنجا برعکس است؛ ابتدا فلسفه‌اش آمد و سپس، علم و تکنولوژی و قدرتش آمده است.

امروز، یکی از فضاهای جدی گفتگوی حکمت اسلامی و عقلانیت جهان اسلام، مواجهه با این صحنه‌ها است. آقای رضایی برخی از مسائلی را اشاره کردند که می‌تواند در حوزه حکمت اسلامی مطرح شود. به‌عنوان نمونه‌ای از آن، وجود رابط و مستقل را بیان کردند که وجود رابط و مستقل در تعامل با گذشته حکمت اسلامی چه خواهد کرد؟ با اصل مسئله، تعاریف و مصطلحات حکمت و فلسفه چه خواهد کرد؟ با فلسفه‌های مدرن چه کاری خواهد کرد؟ ما در دنیای معاصر با واژگونی تفکر مواجه هستیم. اگر اینجا وجود رابط را می‌بریم و پیش می‌رود تا آنکه از یک مستقل واحد (و آن خداوند سبحان است) و از تجلی، شئون، آیات و نشانه‌ها و عالم همه آیات خداوند سبحان بحث شود و به تعبیر قرآنی نزدیک شویم. آنجا عکس قضیه است، اسم، معانی اسمی و همچنین حقایق مستقل، در روابط می‌رود. بحث اصالت و رابط اصل و ساختار و ساختارگرایی اصلاً قوام علوم انسانی در فضای دیگر واژگون ترسیم می‌شود. اینجا حکمت صدرایی چه دارد و چگونه در مقابل این فلسفه‌ها (که عمده فلسفه‌های پسامدرن می‌باشد و به‌نوعی اصالت رابطه در آنجا شکل گرفته است) قد علم می‌کند؟ این نمونه بحث است که عرض می‌کنم و بعد از آن، مبانی که همه علوم انسانی را دگرگون کرده و حوزه‌های نظری جدیدی را به وجود آورده است. حکمت صدرایی در تغییر نسبت به این علوم انسانی، روش‌های مسلط بر این علوم انسانی و بحث‌های روش‌شناسانه‌ای که امروز مطرح شده، چه بحث‌هایی می‌تواند داشته باشد و باید مطرح شود و ما ناگزیر از ورود به این عرصه‌ها هستیم.

امروز آن طرف‌هایی که صدرالمتألهین در تقابل با آنها حکمت صدرایی را خلق کرد، بسیار کم‌رنگ هستند و طرف‌هایی دیگر وجود دارد که این حکمت باید در تقابل با آنها فعال شود. برای این فعالیت حکمت صدرایی در نخستین گام باید خودش را از زیر بار گفتگوی با پیشینیان سبک کند. منظورم از سبک کردن این است که ما امروز برای فهم حکمت صدرایی باید همه گذشته کلامی، حکمت سینوی و حکمت اشراقی را بفهمیم تا متوجه



شویم صدرا چه می گوید؛ البته به سختی می توانیم بفهمیم؛ چون حکمت صدرایی منقحی فرصت ظهور پیدا نکرد. امروز حکمت صدرایی را برای گفتگوی با آنها نیاز نداریم؛ چون آنها زیاد طرف ما نیستند. ما امروز حکمت صدرایی را برای گفتگو با جهانی نیاز داریم که کاملاً دنیوی، این جهانی و بی توجه به مبادی آسمانی و قدسی، عالم و آدم را تفسیر می کند. ابتدا سراغ این اصول رفتن و ادبیات متناسب با آن را در آوردن و بعد فعال کردن این، بخشی عمده و مهم از حوزه حکمت صدرایی است.

به نظر من تداوم حکمت صدرایی در جهان اسلام یا به طور خاص در ایران و جهان تشیع تا دهه پنجاه فعال بود. از این جهت می گویم که حوزه تهران حوزه پر گفتگویی بود و آدم های ممتحنی درون آنها وجود داشتند. تا دهه سی و چهل، فحولی در تهران دارید که هر کدام یک حکمت صدرایی ناطق هستند. در بخش های مختلف در خود تهران مرحوم رفیعی قزوینی، مرحوم آشتیانی، میرزا احمد آشتیانی، میرزا مهدی آشتیانی، مرحوم شعرانی، مرحوم عصار و حدود ۲۰ نفر از فحولی حضور و گفتگو داشتند که هر کدام می توانستند کانون یک حوزه فعال باشند. این گفتگوی درونی به تدریج به دلایلی که باید آنها را دنبال کرد رو به افول گذاشت؛ یعنی ما دیگر از دوره رضاخان استادانی نداشتیم که بتوانند شاگردان خودشان را در این حوزه تربیت کنند و نسل بعد از آنها بسیار محدود شدند.

جریان دوم این است که این حکمت درگیر با نیازهایی باشد که جهان امروز با اقتدار و حضور خودش به ما تحمیل می کند. او منتظر نمی نشیند که ما برای مواجهه با او برویم؛ او آمده است و همه هویت فکری و معرفتی ما را تسخیر کرده و علم، تکنولوژی، جوانان، اصل و نسل ما را با خودش می برد. گفتگوی ما در این حوزه بسیار ضعیفتر بود. شاید جوانه های این گفتگو در «بدایع الحکم» مرحوم آقا علی مدرس زده شد؛ اما تأخیر چنددهه ای داشت. کسی که در این فضا وارد شد و این بخش از حکمت صدرایی را فعال کرد، مرحوم شعرانی است. اولین تاریخ فلسفه غرب را ایشان نوشت. قبل از سیر حکمت در اروپا، با رجوع به زبان فرانسه و کار مختصری که در حد جلد اول سیر حکمت در اروپا بود، بعداً بسط پیدا کرد. اما کسی که مردانه و عمیق و گسترده وارد این مسئله شد و سرمایه وجود خودش را در این مسیر گذاشت، مرحوم علامه طباطبایی بود که با آن وضع از قم می آمد و در محافل مختلف می نشست و گوش می کرد و پاسخ می داد. تواضع می کرد و توانست بخشی از این ظرفیت را در این گفتگوها ایجاد کند و موجی را امروز در جهان غرب ایجاد کرده است. تأثیری را که بر کربن گذاشت، امروز ما نمی توانیم بفهمیم که این تأثیر چیست و چگونه است. یکی از منشأهای اولیه ورود بخش قابل توجهی از طلاب اروپایی (که امروز به ایران می آیند و درس می خوانند) به تشیع و به سوی اسلام کربن است؛ نه این که آن چه کربن گفت تشیع ناب بوده باشد؛ اما رشحاتی از این مسائل از این طریق منتقل شد. اینها ظرفیت هایی است که بخشی از آن در فراتر از این مرزها فعال شده و بخش قابل توجه آن، کارهای شهید مطهری است که آثار ایشان در دهه پنجاه، مواجهه دو حوزه معرفتی اسلام و حکمت اسلامی با عقلانیت مدرن، مارکسیست، کانت و دیگران است. تجربه تاریخی بی نظیری است که به نظر من طلاب ما باید این تجربه را هضم کنند. البته طرف های ما مارکسیست های آن زمان و مسائل ما نیز، مسائل آنها نیست. مسائل دیگری به وجود می آید. اینها بخشی است که باید در گفتگوها فعال شود؛ اما به جز مسائلی که آقای رضایی گفتند و آنچه بنده بیان کردم، امور دیگری هم در مباحث روش شناسی و حوزه علوم انسانی وجود دارد که می تواند فعال شود. اینها نمونه هایی است که هر کدام باید نشست هایی را به خودش اختصاص دهد.

## جمع بندی

آیت الله رضایی تهرانی: همان طور که حضرت آقای پارسانیا فرمودند مبدعین معمولاً مقررین خوبی نیستند. گویی ذهن نمی تواند در دو ساحت با هم عمل کند؛ هم متمرکز شود ابداع و ابتکار کند. مبدعین مثل شیر هستند، شیر در جنگل تا گرسنه نشود، صید نمی کند. وقتی صید می کند و می خورد و سیر می شود، بقیه صید را برای دیگران می گذارد که هر کس بهره ای ببرد. باید پسینیان بیابند و استفاده ای ببرند. حضرت آقای پارسانیا بحث را به ساحت دیگری هم منتقل کردند. حضرت آقای عبودیت تأکید داشتند که برای فهم درست صدرا باید درست درس بخوانیم؛ یعنی کلام، ابن سینا، شیخ اشراق و صدرا را درست بفهمیم تا بفهمیم صدرا چه گفته است.

فکر نکنیم ماده چیزی است که باید مشتمان را پر کند. به درستی بفهمیم که ماده، تغییر و حرکت جوهری چیست؟ حضرت آقای پارسانیا می فرمایند اکنون که فهمیدیم جنگمان با داخلی ها نیست با ساحت هایی از فرهنگ

روبرو هستیم که باید حکمت صدرایی را به دوش بگذاریم و برای جنگ با آنها اقدام کنیم. حرف‌هایی که در مدرنیته و یا پسامدرن مطرح می‌شود.

همچنان این سؤال باقی است که آیا ما با توجه به تغییراتی که هر سه بزرگوار اذعان کردند در حکمت صدرایی کم‌وبیش به آن نیاز داریم، آیا زمان عبور از صدرا برای ما فرارسیده است؟ آیا ما با این تغییر به عبور از صدرا می‌رسیم و می‌گوییم که اصالت وجود و تشکیک وجود رفت؛ چون مثلاً وحدت شخصی آمد؟ یا ثبات در مجردات رفت چون مثلاً حرکت در مجردات آمد؟ یا ساختار اساسی حکمت ملاصدرا را حفظ می‌کنیم و با استفاده از آن، طرف‌های گفتگوی جدید داخلی و خارجی‌مان را می‌سنجیم و با ایشان مقابله می‌کنیم. به نظر باید درباره این مسئله، مقداری مفصل‌تر صحبت کنیم.

به عبارت دیگر، آیا تغییرها و نقدهایی که در حکمت صدرایی مطرح است در پایه‌ها و ستون فقرات حکمت صدرایی مطرح است؟ یادم هست که حضرت آقای فیاضی وقتی در قم خدمتشان مشرف بودیم فرمودند که نظریه اصالت الوجود و الماهیت معاً به گونه‌ای طراحی شده که اکثر آنچه که بر اصالت وجود بار است یا همه آنها را نگه می‌دارد. فرض کنیم نظریه‌ای آمد و این را تغییر داد؛ یعنی اصالت وجود و تشکیک وجود را رد کرد. آیا نقدها در این سطح است؛ چه در نوآوری‌های پس از صدرا چه با بررسی بعضی از آثار، نظرات مغفول در حکمت صدرایی، فرق نمی‌کند. پس به تعبیری آیا زمان عبور از صدرا فرارسیده است؟ همچنان باید حکمت صدرایی را بالنده کنیم؟ اصولش را نگه داریم و با استفاده از آن به مواجهه آن چه که باید برویم، برویم.

نکته‌ای را هم درباره صحبت آقای عبودیت عرض کنم که ایشان در مقام جواب بفرمایند. آقای عبودیت فرمودید ما فحول را از دست می‌دهیم. من قبول دارم به آیت‌الله جوادی هم عرض کردم که اگر قرار است کاری در حکمت صدرایی انجام شود تا شما هستید باید انجام شود. اینجا یک سؤال باقی می‌ماند. با توجه به گستره حکمت صدرایی و ضرورت تخصص‌گرایی در علوم این‌چنینی مثل فقه، ما چگونه بین این دو جمع کنیم؟ اولاً باید بهترین‌ها را در رشته فلسفه بگیریم که الان سعی می‌شود در دانشگاه‌ها اینطور باشد. آیا نباید به اینجا برسیم که بگوییم شما ۳۰ سال در وجود رابط و مستقل، تو ۲۰ سال در حرکت جوهری و تو ۴۰ سال در مقولات کار کن. اگر بخواهیم به این برسیم راهی غیر از همین ترمی و واحدی نداریم؛ البته به گونه صحیحش را عرض می‌کنم. چون این نظامی است که در دنیا جواب می‌دهد و در اروپا و آمریکا و جاهای دیگر هم همینطور درس می‌خوانند؛ حوزه هم شاید بر اساس ضرورت‌ها به این سمت رفته است. اگر این را هم پاسخ‌گو باشید، ممنون می‌شوم.

## تغییر حکمت صدرایی با حفظ اصولش آیت‌الله فیاضی:

اصول حکمت صدرایی، تفاسیری مختلف دارد. همین که اشاره فرمودید مثلاً بنده اصرار دارم که اصالت وجود و اعتباریت ماهیت هم درست است و تفسیرش آن نیست که امروز متداول است. تفسیر حرف آخوند همان است که در کتاب هستی و چیستی بر آن تأکید کردم. آخوند معتقد است که وجود اصیل است و موجود بالذات آن است؛ ولی ماهیات هم حقیقتاً به وجود، موجود می‌شوند. یعنی خدای متعال به انسان وجود می‌دهد و انسان موجود می‌شود، نه اینکه وجود می‌آید و انسان بودن آن یک اعتبار است و الان هم که وجود پیدا کرده، مجاز است. من اصالت وجود را این‌طور تفسیر می‌کنم و خودم هم به این معتقد هستم که در عین این‌که وجود اصیل است، ماهیت به وجودی که پیدا می‌کند، موجود می‌شود؛ یعنی این‌طور نیست که در این لیوان فقط وجود باشد؛ بلکه آب هم هست و آب بودن هم عین وجود است. برای این، بیانات مختلفی از ملاصدرا جمع کردم از قبیل اینکه تصریح می‌کند که ماهیت عین وجود است و وجود عین ماهیت است. رابطه وجود و ماهیت در خارج، مثل رابطه ذات خداوند با صفاتش است و یا بالعکس رابطه ذات خدای متعال با صفاتش، مثل رابطه وجود با ماهیت است در اینکه معانی مختلف هستند؛ ولی به وجود واحد موجود می‌باشند.

به نظر می‌آید اصالت وجود ملاصدرا چیزی است که نمی‌توان به آن خلل وارد کرد؛ یعنی امکان ندارد که نظام فلسفی درستی بخواهد این را تغییر دهد یا تشکیک وجود با یک تفصیل که عرض کردم. در اصالت وجود چهار تفسیر مشهور است. در تشکیک سه تفسیر است. یکی از تفاسیرش، حرف خود آخوند است که به نظر من درست تقریر شده است. در متأخرین تشکیک درست تقریر شده است؛ ولی آیا می‌توان این را حفظ کرد؟ به فرمایش مرحوم آقای آشتیانی، تشکیک آخوند غیر از تشکیکی است که فلهویون قائل بودند. آنچه را که ما در

شرح منظومه، بدایه و نهاییه می‌خوانیم همان تشکیک فلهویون است و آنچه آخوند می‌گوید یک قدم بالاتر است. آیا این را می‌توان حفظ کرد؟ بنده خود معتقد نیستم و به نظر می‌آید حرف نادرستی است؛ ولی اگر نظام جدیدی بیاید بعضی چیزها را باید کنار بگذارد و بعضی چیزها را حفظ کند.

### استفاده از معرفت‌شناسی در حکمت نو صدرایی

سؤال فرمودند که آیا از معرفت‌شناسی استفاده می‌کنیم؟ بله. در بحث وجود ذهنی یکی از چیزهایی که آخوند بر آن اصرار دارد این است که خود ماهیت به ذهن می‌آید و علم نمی‌تواند علم باشد مگر اینکه خود حقیقت خارجی به ذهن بیاید، ولی در عین اینکه بحث وجود ذهنی را خود ایشان و تمام مفسران با این توضیح می‌دهند که وجود ذهنی یعنی آن وجودی که خود شیء می‌آید و آثارش نمی‌آید. بعد می‌گوییم که آثارش یعنی چه؟ می‌گویند در اینجا آثار به معنی عرضیات نیست، به معنای کمالات اولی و ثانیه است. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که این چه خودی است که خودش هست؛ اما ذاتیات و عرضیاتش نیست. به تعبیر دیگر، اشکالات وجود ذهنی وقتی مطرح می‌شود به این صورت است که اگر من جوهری را فهمیدم، خود جوهر در ذهن من آمد؛ پس انسان در ذهن باید جوهر باشد؛ درحالی‌که کیف نفسانی است. می‌گویند که این جوهر به حمل اولی است. جواب اصلی و اساسی که آخوند داده این است و درست هم هست. سؤال می‌کنیم این جوهر به حمل اولی یعنی چه؟ می‌گویند یعنی مفهوم جوهر و حاکی جوهر. اگر حاکی جوهر شد می‌گوییم که این سینا قائل بود به اینکه خودش نمی‌آید و صریحاً در جاهای مختلف می‌فرماید آنکه در ذهن است شبه، صورت و مثال شیء است و حقیقت شیء نیست. نمی‌گفت آنکه در ذهن است مفهوم جوهر است که حکایت از جوهر می‌کند؟ و یا خود آخوند در همین رساله المسائل القدسیه به صراحت فرموده که به نظر من این حرف هم دست کشیدن از مباحثی است که اینقدر در وجود ذهنی بر آن اصرار دارد.

ایشان آنجا فرموده که همه مفهوم‌ها حاکی هستند و هیچ فرقی بین مفهوم وجود، عدم و ماهیت نیست. فصل سوم اسفار این‌گونه شروع می‌شود که مفهوم وجود، اعتباری است و حقیقی نیست؛ سرش هم این است که در شرح آن فصل فرمودید اگر مفهومی حقیقی باشد باید خودش به ذهن بیاید و وجود چیزی است که امکان ندارد خودش به ذهن بیاید. چطور ایشان آنجا این حرف را می‌فرماید و بعد در آخر مسائل قدسیه - که اینجا قلم آخوند زمین گذاشته می‌شود و رحلت می‌کند - می‌گوید مفاهیم فرقی نمی‌کنند. به نظر ما این حرف آخوند باید اخذ شود و این حرفی است که معرفت‌شناسی امروز تأکید دارد. البته منظورم معرفت‌شناسی حکمای اسلامی است؛ مثل حضرت استاد آیت‌الله مصباح که می‌فرماید حقیقت علم حصولی، حکایت است. اصلاً علم حصولی را باید به حکایت تعریف کرد. علم حصولی یعنی این که شما وضع وجودی نفسان طوری می‌شود که از واقعیت حکایت می‌کند بدون این که خود آن واقعیات شود. آن واقعیت در ذهن نمی‌آید؛ ولی حکایتش حقیقی است. یعنی علم، همان حالت حاکی است. اگر این حرف را بگویید (که ما معتقد هستیم که آخوند این حرف را گفته است) باید بساط بحث وجود ذهنی با همه بسطی که دارد، برجیده شود و طور دیگری مطرح شود. دیگر نمی‌توانیم بگوییم: «الحق أن للماهیات وراء الوجود العینی الذی تترتب علیها فیه الآثار وجوداً آخر فی الذهن لا تترتب فیه الآثار.» ماهیت در ذهن نمی‌آید، همان‌طور که وجود و عدم هم نمی‌آید. اصلاً چیزی خودش در ذهن نمی‌آید. آنکه ما در ذهن داریم حالتی نفسانی‌ای است که نامش علم حصولی یا حاکی نفس از واقعیتی است که آن واقع می‌تواند وجود، عدم یا ماهیت باشد.

مرحوم آخوند اصالت وجود را از خودش نیآورده است و اصالت وجود چیزی بوده که همه فلسفه ابن‌سینا بر آن بنا شده بود. ایشان این مسئله را طرح نکرده بود؛ زیرا واضح و مفروغ عنه است که وجود موجود است، مگر می‌شود عاقلی بگوید که وجود موجود نیست. چون شیخ اشراق گفت که وجود موجود نیست، آخوند را وادار کرد که این مسئله را مطرح کند؛ وگرنه قبلاً ضروری نمی‌دانستند که از اصالت وجود بحث کنند. به فرمایش حضرت امام، این مسئله بدیهی است یا به فرمایش شهید مطهری اگر کسی مسئله را درست تصور کند، تصدیقش احتیاج به استدلال ندارد. اگرچه این موضوع را به صورت یک مسئله مطرح نکرده بودند؛ ولی همه فلسفه بر این اساس تنظیم شده بود. الان خود ما می‌گوییم مشائین قائل به اصالت وجود بودند و این شیخ اشراق بود که اصالت ماهیت را پایه‌گذاری کرد؛ بنابراین اگر بنا باشد نوآوری شود، همان‌طور که اشاره فرمودند باید پرسید جای آن هست؟ آیا

مرد این کار پیدا می‌شود؟ البته این حرفی دیگر است و چنان‌که آقای عبودیت اشاره فرمودند بنده نیز مرد این کار را نمی‌بینم. ان‌شاءالله کسانی که توانایی انجام این کار را دارند، آن را برعهده بگیرند.

آیت‌الله رضایی تهرانی:

در محضر حضرت آقای فیاض صابری از قدیمی‌ترین شاگردان حضرت آیت‌الله جوادی هستیم و حضورشان را خیرمقدم می‌گوییم و به وجودشان در حوزه خراسان، به‌ویژه به جهت تدریس مکرر فلسفه و علوم عقلی در این بلاد افتخار می‌کنیم. جناب آقای عبودیت سؤال ما را پاسخ بدهید ممنون می‌شویم.

ضرورت تخصصی کردن فلسفه  
استاد عبودیت:

آقای دکتر احمدی زمانی در کلاسی توضیح می‌داد که نظام واحدی و ترمی در دنیا جواب نداده و غربی‌ها به این نتیجه رسیدند که این نظام خوب نیست. دانشگاه‌ها هم که در این نظام کار می‌کند در واقع مانند روال سابق را پیش گرفته‌اند؛ یعنی دانشجویی که رتبه اول می‌شود و به مراتب بالای علمی می‌رسد بر اساس این نظام پیش نمی‌رود و طلبگی کار می‌کند؛ در غیراین صورت به این شکلی که امروز اجرا می‌شود، مصیبت است. از طرف دیگر هم نمی‌خواهم بگویم که همه کلام و فلسفه ابن‌سینا و شیخ اشراق را بخوانیم.

امروز امکاناتی وجود دارد که در گذشته و در ایام جوانی ما موجود نبود. دوره ما نهایت امکاناتی که وجود داشت نوار کاست درس و سخنرانی اساتید بود که آن هم مشکلات مختلفی داشت؛ اما امروز انواع فایل‌ها و سی‌دی‌ها و امکانات الکترونیکی وجود دارد. براین اساس و با توجه به این امکانات می‌توان طوری طراحی کرد که اگر فردی به مدت ۶ یا ۷ سال، نصف روز حداقل، الهیات شفا، نفس شفا، سماع طبیعی و یا حکمت اشراق بخواند، به مباحث مسلط شود. خواندن همه حکمت اشراق لازم نیست. آقای یزدان‌پناه کاری بسیار عالی انجام دادند و از تمام کتاب‌های شیخ اشراق، نظام اشراق را با متنهای لازم استخراج کردند که بسیار دقیق است. خواندن این کتاب از حکمة‌الاشراق بهتر است؛ بنابراین در مورد بسیاری از موضوعات و متون می‌توان گزینشی عمل کرد. به‌این ترتیب و با پی‌گرفتن این برنامه می‌توان در مدت ۶ یا ۷ سال، تخصصی در اسفار به دست آورد و به طور اختصاصی در یک حوزه خاص آن مطالعه کرد.

آیت‌الله رضایی تهرانی:

به تخصصی شدن کار اعتقاد دارید؟

استاد عبودیت:

بله. نمی‌توان همه فقه‌ها و اصول‌ها و فلسفه‌ها را خواند. حتی در خصوص ابن‌سینا، شیخ اشراق و حکمت متعالیه نیز برخی مباحث باید به طور تخصصی مورد بررسی قرار گیرد. همه اینها ضرورت دارد؛ منتهی باید راه درستی پیش گرفته باشد. ما خیلی درباره روش آن فکر نمی‌کنیم، الگویی را که وجود دارد می‌گیریم و بر اساس جلو می‌رویم، و در آخر می‌بینیم نتیجه هم نمی‌دهد. الگوی خود حوزه بسیار بهتر از این الگو است. حوزه اشکالاتی داشت که می‌توان رفع کرد. اما ما الگوی دانشگاه را که در دانشگاه جواب نداده است به حوزه می‌آوریم و حوزه را هم خراب کنیم.

آیت‌الله رضایی تهرانی:

بر اساس بیانات همه عزیزان به این نتیجه رسیدیم که زمان تغییر حکمت صدرایی فرارسیده است و آقای عبودیت فرمودند که من گمان می‌کنم شاید با وضعیت فعلی تدریس و تدرّس در فلسفه نتوانیم این کار عظیم را به سامان برسانیم و در پاسخ به این پرسش که آیا این سیستم جدید از این فلسفه به دست می‌آید؟ گفتند که احتمال آن وجود دارد که بعد از جمع‌آوری همه آنچه دخالت دارد، به سیستم نوین فلسفه هم برسیم.

جهت اطلاع دوستان عرض می‌کنم که این میزگرد یکی از مهم‌ترین میزگردهای این موضوع بود. از این جهت که حضرت آیت‌الله فیاضی شاید صدها نوآوری مانند تقریر یک دلیل جدید و تفسیر یک مسئله در آثارشان وجود داشته باشد. حضرت آقای عبودیت در تفسیر آثار ملاصدرا، کشف نقاط مبهم و به تعبیر حضرت آیت‌الله احمدی در بخش قبض‌های حکمت صدرایی زحمت بسیار کشیده‌اند و نوآوری‌های جدیدی نیز داشته‌اند. حضرت آقای پارسانیا نیز درباره کارکردهای فلسفه در ساحت جهانی و داخلی، حرف‌های زیادی برای گفتن دارند و سمینارهای مختلف نیز ارائه داده‌اند.

## فهرست منابع

۱. سوره بقره، ۲۷۳.
۲. مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۰۹.